نمایش

مریم درستی‌نادعلی

نگاهی به نمایش «جان پناه»

روایت جنگ ۱۲ روزه از چشم خانواده

هنگام تماشای «جان پناه» حس می‌کنی داری چیزی بیش از یک نمایش می‌بینی. نمایش جان پناه؛ ماجرای جنگ و حماسه‌هاست و سراغ بخش‌های کمتر روایت‌شده زندگی جنگ ۱۲ روزه می‌رود و تلاش می‌کند جنگ را از چشم خانواده‌ها و پشت صحنه زندگی آدم‌هایی که نام‌شان در تاریخ گم شده است ببینی، نه فقط از قاب اخبار و گزارش‌ها، بلکه این نمایش روی صحنه تماشاخانه مهر حوزه هنری از نظر تجربه مخاطب اهمیت دارد و باعث می‌شود تئاتر برایت دوباره معنای یک روایت انسانی پیدا کند.

اولین چیزی که در اجرا جلب توجه می‌کند حضور قدرتمند بازیگران است. مهدی حبیبی‌تبار، مرضیه فتخانی، مجید زند، مریم اسدی و پریناز زهره کاشانی نقش‌هایی می‌آفرینند که نه ساده و سطحی هستند و نه قالبی و از پیش‌ساخته شده. آنها طوری شخصیت‌ها را می‌سازند که هر بار که سکوت می‌کنند، تماشاگر حس می‌کند افکار و درد و امید درون آنها جریان دارد. بازی‌ها نه فقط از طریق دیالوگ، بلکه از طریق زبان بدن، کلمات نیمه‌تمام و نگاه‌های مطمئن یا متزلزل قصه را جلو می‌برند. این نوع بازی، از تئاتر یک «تجربه زندگی» می‌سازد، نه صرفاً یک روایت صحنه‌ای.

صحنه‌پردازی و نورپردازی هم دقیقاً در خدمت همین تجربه است. صحنه چنان چیده شده که فضاهای داخلی خانه و فضای ذهنی شخصیت‌ها با هم درآمیخته شوند. حرکت نور روی صحنه و تغییر تدریجی شدت و رنگ آن مثل یک راوی بی‌صدا روایت را همراهی می‌کند. سایه‌ها نه تنها زینت‌دهنده صحنه‌اند، بلکه احساسات متضاد و متغیر درونی شخصیت‌ها را برجسته می‌کنند؛ از دلمشغولی و انتظار گرفته تا لحظه‌های آزاردهنده مواجهه با حقیقت جنگ و ناامنی. این نورپردازی و صحنه‌پردازی باعث می‌شود تماشاگر نسبت به اتفاقاتی که روی صحنه می‌گذرد نه فقط نگاه کند، بلکه آن را حس کند.

زاویه نگاه نمایش به جنگ ۱۲ روزه هم نقطه قوت مهمی است. کارگردان علی فرحناک و نویسنده اثر سیدصدرا میرئی نمایشنامه‌ای نوشته‌اند که سراغ تغییر زاویه روایت جنگ می‌رود: به جای تمرکز صرف بر میدان‌های نبرد، داستان را از نگاه زنانی می‌گوید که در نبود همسران‌شان، مسئولیت خانواده را به دوش می‌کشند و همزمان با ترس، امید و تلاش برای حفظ هویت و آرامش روحی روبه‌رو هستند. این زاویه غیرکلیشه‌ای باعث می‌شود مخاطب هنگام ترک سالن، نه تنها درباره جنگ فکر کند، بلکه درباره انسان‌هایی که در متن آن ایستادند ولی صدای‌شان کمتر شنیده شده است بازاندیشی کند.

در لابه‌لای اجرا، نام عوامل فنی نمایش هم به چشم می‌خورد که نقش‌شان در شکل‌گیری این تجربه صمیمی و تأثیرگذار کم نیست: ابوالفضل بلغندر در طراحی صحنه و نور، سیده سها حسینی‌نسب ویشکایی در طراحی لباس، محمد نعمت در طراحی گریم و فرحان فرحناک در ساخت آیتم‌های تصویری، دست‌اندرکارانی هستند که کمک کرده‌اند نمایش فراتر از یک روایت صحنه‌ای معمولی باشد. علی مثقالی در میکس و ترکیب افکت و موسیقی هم توانسته است حس و ریتم اثر را در لایه‌ای فراتر از متن مستحکم کند.

«جان پناه» به این دلیل نمایش مهمی است که به تجربه انسانی جنگ می‌پردازد بدون آنکه از پیامدهای احساسی و روانی آن بکاهد. این اثر نه فقط یک روایت تاریخی ارائه می‌دهد، بلکه از معانی پنهان پشت زندگی آدم‌ها سر در می‌آورد و تماشاگر را با خودش همراه می‌کند، در دل صحنه و دل ذهن شخصیت‌ها.

جان پناه یک تجربه صمیمی و پرتوان نمایشی است که به کمک بازی‌های پررنگ و قابل لمس، صحنه پردازی و نورپردازی دقیق و انتخاب متفاوت زاویه روایت، حضور مخاطب را در متن نمایش تثبیت می‌کند و از او می‌خواهد به جنگ فقط به چشم یک واقعه تاریخی نگاه نکند، بلکه آن را از منظری انسانی و درونی لمس کند.

پایان‌بندی این تجربه نمایشی، با حضور جان پناه در تماشاخانه مهر حوزه هنری معنا و امتداد عینی پیدا می‌کند؛ نمایشی به نویسندگی سید صدرا میرئی و کارگردانی علی فرحناک که از ۲۷ آذر تا ۱۳ دی، هر روز ساعت ۱۸:۳۰ روی صحنه می‌رود و مخاطب را به دل روایتی از جنگ تحمیلی ۱۲ روزه می‌برد؛ روایتی که نه بر قدرت نظامی که بر فقدان سرمایه‌های انسانی، ایستادگی مردان و زنان و به‌ویژه نقش زنان شجاع ایرانی تمرکز دارد. جان پناه با همان گروه بازیگران اثرگذار خود تماشاگر را دعوت می‌کند در فضای صمیمی تماشاخانه مهر، جنگ را نه به‌مثابه یک خبر، بلکه به‌عنوان تجربه‌ای زیسته و انسانی دنبال کند؛ تجربه‌ای که تا لحظه خروج از سالن با ذهن و احساس مخاطب باقی می‌ماند.

گزارش

الهام رادمهر

«روایت حبیب» تحلیلی بر ۵ فصل پایداری

کاروانی که مکتب سردار دل‌ها را جاودانه می‌کند

در حالی که سایه شهادت حاج قاسم سلیمانی همچنان بر جان جمعی ملت ایران سنگینی می‌کند، کاروان فرهنگی «روایت حبیب» همچون مشعلی فروزان، راه او را زنده و روشن نگه داشته است. از سال ۱۳۹۹ تاکنون، این رویداد فرهنگی با عبور از پنج فصل پیاپی توانسته است میلیون‌ها ایرانی را به شکلی مستقیم، مردمی و هنرمندانه با سیره جهادی و مکتب فکری سردار دل‌ها آشنا کند. «روایت حبیب» امروز دیگر صرفاً یک برنامه یا رویداد مناسبتی نیست، بلکه به یک جریان فرهنگی-اجتماعی بدل شده که روایت مقاومت را از سطح شعار به زیست روزمره مردم آورده است.

کاروان فرهنگی روایت حبیب به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین ابتکارات فرهنگی پس از شهادت شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی در دی ۱۳۹۸، نقشی کلیدی در حفظ و ترویج مکتب مقاومت ایفا کرده است. این رویداد که تاکنون پنج فصل اصلی را پشت سر گذاشته است، فراتر از یک برنامه سالانه، به یک مدل فرهنگی تبدیل شده که با بهره‌گیری از ابزارهای هنری، روایتگری مردمی و حضور میدانی، ابعاد گوناگون شخصیت حاج قاسم را برای نسل‌های جدید بازخوانی می‌کند. در این یادداشت، با نگاهی تحلیلی، تاریخچه، ساختار، تأثیرات اجتماعی و افق پیش‌روی این کاروان بررسی می‌شود تا جایگاه آن در بافت فرهنگی معاصر ایران روشن‌تر شود.

■ از برنامه تلویزیونی تا کاروان سیار، تکامل روایت حبیب

ریشه‌های روایت حبیب به سال ۱۳۹۹ بازمی‌گردد؛ زمانی که این عنوان نخستین‌بار در قالب یک برنامه تلویزیونی و همزمان با هفته دفاع مقدس روی آنتن رفت. این برنامه با تمرکز بر روایت‌های کمتر شنیده شده از حضور حاج قاسم سلیمانی در دفاع مقدس، کوشید تصویری انسانی‌تر، عمیق‌تر و کمتر کلیشه‌ای از او ارائه دهد. تأکید بر تاریخ شفاهی، خاطرات همرزمان و روایت میدانی، مسیر تازه‌ای را پیش روی این پروژه فرهنگی گشود؛ مسیری که حاج قاسم را نه صرفاً یک فرمانده نظامی، بلکه الگویی اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی معرفی می‌کرد.

همین تجربه موفق، زمینه‌ساز خروج «روایت حبیب» از قاب تلویزیون و تولد آن به‌عنوان یک کاروان فرهنگی سیار شد. فصل اول این کاروان در آذر ۱۴۰۰ از کرمان، زادگاه حاج قاسم آغاز شد؛ نقطه‌ای که هم از نظر جغرافیایی و هم از نظر نمادین، خاستگاه روایت بود. برنامه‌هایی همچون شب‌های خاطره، روایتگری یاران شهید، اجرای نمایش‌هایی مانند «ننه قاسم» و حضور در اماکن مرتبط با زندگی سردار، فصل نخست را به رویدادی عاطفی و ریشه‌دار تبدیل کرد. اختتامیه این فصل در کنار مزار حاج قاسم، تأکیدی دوباره بر پیوند روایت با خاک، خانواده و زیست بومی سردار بود.

فصل دوم، گامی رو به جلو در مردمی‌سازی روایت برداشت. تمرکز این فصل بر جمع‌آوری خاطرات محلی و روایت‌های بومی در استان‌های مختلف کشور بود؛ رویکردی که نشان می‌داد مکتب سلیمانی محدود به یک جغرافیا یا قوم خاص نیست. کاروان با اجرای شب‌های خاطره، نمایش‌های میدانی و برنامه‌های هنری، از تهران تا استان‌هایی مانند فارس، خوزستان و کرمان حرکت و شاخصه‌هایی چون وحدت‌آفرینی، هویت جمعی و مردم‌باوری را در متن جامعه بازخوانی کرد.

در فصل سوم که با عنوان «روایت جهان پهلوان» شناخته می‌شود، افق روایت از مرزهای ملی فراتر رفت. این فصل بیش از پیش بر ابعاد فراملی و الهام‌بخش شخصیت حاج قاسم تمرکز داشت؛ چهره‌ای که نه‌تنها در ایران، بلکه در جغرافیای مقاومت به نمادی اخلاقی بدل شده است. برگزاری برنامه‌ها در استان‌های مختلف و نواخته شدن زنگ پهلوانی در دهها زورخانه سراسر کشور، پیوند میان سنت‌های فرهنگی ایرانی و مفهوم مقاومت را پررنگ‌تر کرد.

فصل چهارم، با تمرکز بر تبیین عمیق‌تر وجوه جهادی و جهانی شخصیت شهید سلیمانی، مسیر تثبیت روایت حبیب به‌عنوان یک برند فرهنگی را هموار ساخت. در این فصل، روایتگری صرف جای خود را به تحلیل، گفت‌وگو و بازخوانی فعالانه مکتب سردار داد؛ مکتبی که در آن دفاع از وطن، مسئولیت اجتماعی و تربیت نسل آینده در هم تنیده‌اند.

■ فصل پنجم، «سرباز وطن» و بازگشت روایت به جوار شهدا

پنجمین فصل کاروان روایت حبیب با عنوان معنادار «سرباز وطن» را می‌توان نقطه عطف این جریان فرهنگی دانست. این فصل در آذر ۱۴۰۴، از گلزار شهدای بهشت‌زهرا (س) آغاز شد؛ انتخابی هوشمندانه که روایت را مستقیماً در کنار شهدا و در دل حافظه جمعی ملت ایران قرار داد. سرباز وطن بیش از آنکه بازگویی خاطرات گذشته باشد، دعوتی برای امروز بود؛ فراخوانی برای زیستن در تداوم راه حاج قاسم.

آیین بدرقه این فصل با حضور خانواده‌های معظم شهدا، هنرمندان و مردم، فضایی ترکیبی از سوگ، تعهد و امید آفرید. اجرای نمایش‌های میدانی، روایت زندگی حاج قاسم، شعرخوانی و یادکرد شهدای مقاومت، نشان داد روایت حبیب در فصل پنجم به بلوغی رسیده که می‌تواند احساس، اندیشه و کنش اجتماعی را همزمان درگیر کند. این فصل سپس با حرکت در استان‌های مختلف کشور و حتی فراتر از مرزها نشان داد روایت مقاومت، زبانی فراتر از جغرافیاست.

یکی از شاخص‌ترین عناصر فصل پنجم، اهدای نشان «سرباز وطن» بود؛ نمادی که مفهوم سربازی را از میدان جنگ به عرصه فرهنگ، اخلاق و مسئولیت اجتماعی گسترش می‌دهد. این نشان به مادران شهدا، ایثارگران، پهلوانان و چهره‌هایی اهدا شد که هر یک به‌نحوی ادامه‌دهنده راه حاج قاسم‌اند. سرباز وطن یادآور این حقیقت است که حاج قاسم در عین آنکه فرمانده نظامی در دل میدان بود، سربازی مطیع، فروتن و در خدمت مردم بود و امروز، این سربازی میراثی است که باید از نسلی به نسل دیگر منتقل شود.

■ تأثیرات فرهنگی و اجتماعی روایت حبیب به‌مثابه حافظه زنده

از منظر فرهنگی روایت حبیب پاسخی جدی به خطر فراموشی تاریخی است. در زمانی که روایت‌های تحریف‌شده و سطحی از شخصیت حاج قاسم در فضای رسانه‌ای رواج دارد، این کاروان با تکیه بر روایت مردمی، هنر و حضور میدانی، تصویری عمیق و ماندگار از مکتب سلیمانی ارائه می‌دهد. تمرکز بر نسل جوان، حضور در مدارس، استفاده از زبان هنر و پیوند دادن روایت با تجربه زیسته مردم، از مهم‌ترین عوامل موفقیت این جریان است.

از منظر اجتماعی نیز روایت حبیب به تقویت انسجام ملی کمک کرده است. گردهم آمدن اقشار مختلف، خانواده‌های شهدا، هنرمندان و مردم عادی در یک تجربه مشترک فرهنگی نشان می‌دهد مقاومت همچنان می‌تواند نقطه اتصال جامعه ایرانی باشد. ترکیب هنر، خاطره و روایت، روایت حبیب را به الگویی قابل تعمیم برای دیگر رویدادهای فرهنگی بدل کرده است.

در نهایت، روایت حبیب نه‌تنها یاد شهید حاج قاسم سلیمانی را زنده نگه می‌دارد، بلکه نشان می‌دهد چگونه می‌توان روایت تاریخی را به یک کنش فرهنگی پایدار تبدیل کرد. این کاروان، جلوه‌ای از دلدادگی مردم ایران به مکتب سردار دل‌هاست؛ مکتبی که اگر درست روایت شود، همچنان می‌تواند الهام‌بخش نسل‌های آینده باشد.

نگاه

نقد و بررسی اثر «آینه در آینه»

پرچم هندسه و معنا

■ فاطمه شریفی

ثبت «هنر آینه‌کاری در معماری ایرانی» در فهرست جهانی میراث فرهنگی ناملموس یونسکو، لحظه‌ای نمادین در تاریخ هنر ایران است؛ لحظه‌ای که در آن یکی از پیچیده‌ترین و درعین‌حال معنوی‌ترین زبان‌های معماری این سرزمین از حاشیه تزئین به متن فرهنگ جهانی فراخوانده می‌شود. آینه‌کاری، هنری برخاسته از نسبت ایرانی با نور، کثرت و معناست؛ هنری که نه در پی نمایش شکوه صرف، بلکه در جست‌وجوی بازتاب حقیقت است.

در سنت معماری ایرانی، آینه هرگز صرفاً ماده‌ای صیقلی نبوده است. شکست، بریدن و کنار هم نشاندن آینه‌ها، کنشی آگاهانه و مبتنی بر هندسه قدسی است؛ فرایندی که در آن نور به تکثر می‌رسد تا وحدت را یادآوری کند. از حرم‌ها و فضاهای آیینی تا تالارها و بناهای حکومتی، آینه‌کاری همواره نقشی میانجی داشته است: واسطه‌ای میان انسان و امر متعالی، میان دیدن و اندیشیدن.

تأکید یونسکو بر ثبت این هنر، ناظر بر مهارت‌های دستی، دانش فنی منتقل‌شده سینه‌به‌سینه و پیوند عمیق آن با آیین‌ها و فضاهای جمعی است؛ مؤلفه‌هایی که آینه‌کاری را به میراثی زنده و پویا بدل می‌کند. در چنین بستری، پرداختن به نمونه‌های معاصر آینه‌کاری نه تنها امری حاشیه‌ای است، بلکه ضرورتی برای تداوم این سنت جهانی‌شده است، ضرورتی که امروز در مواجهه با آثاری نو و خوانش‌های تازه، معنای خود را آشکارتر می‌کند. حالا اما پرسش اصلی اینجاست که این تداوم امروز چگونه و با چه زبانی رخ می‌دهد؟ آینه‌کاری معاصر، ناگزیر از انتخاب میان تقلید صرف از گذشته یا بازخوانی خلاق آن است؛ انتخابی که مرز میان بازتولید تزئین و تولید معنا را مشخص می‌کند.

در چنین افقی، رونمایی از اثر «آینه در آینه» به‌عنوان یکی از تازه‌ترین تولیدات مرکز معماری حوزه هنری، واجد اهمیتی فراتر از یک رویداد هنری است. این اثر که حاصل کار سیاوش طرزی است، نه در پی بازسازی شکوه تاریخی آینه‌کاری، بلکه در جست‌وجوی بازاندیشی منطق درونی آن است؛ منطقی که آینه را به رسانه‌ای برای اندیشیدن بدل می‌کند، نه صرفاً ابزاری برای درخشش.

«آینه در آینه» درست در نقطه‌ای می‌ایستد که سنت ثبت‌شده در یونسکو، امکان گفت‌وگو با اکنون را می‌یابد. اینجا، آینه نه در خدمت تزئین فضا، بلکه درگیر ساخت معناست؛ ساختاری که مخاطب را از تماشاگر منفعل به مشارکت‌کننده در تجربه نور، انعکاس و تأمل بدل می‌کند. از همین‌رو، این اثر را می‌توان نمونه‌ای از نسبت تازه میان میراث ناملموس و تولید هنری معاصر دانست، نسبتی که اگر جدی گرفته شود، آینده آینه‌کاری ایرانی را رقم خواهد زد.

این اثر، در نخستین مواجهه، با زبانی آشنا سخن می‌گوید: سه‌رنگ پرچم ایران، نشان رسمی جمهوری اسلامی و نظمی هندسی که ریشه در سنت تصویری هنر اسلامی دارد. اما آنچه کار را از سطح بازنمایی نمادین فراتر می‌برد، تلاش آگاهانه برای بازتعریف پرچم به‌مثابه یک سازه معنایی است، نه صرفاً نشانه‌ای سیاسی، بلکه میدانی برای تلاقی تاریخ، قدسیت و امر معاصر.

ساختار عمودی اثر، یادآور ایستادگی است؛ ایستادگی‌ای که در نسبت با پس‌زمینه تیره و خنثی، برجسته‌تر می‌شود. این تقابل نور و تاریکی، به‌درستی در خدمت معنا قرار می‌گیرد: پرچم نه در خلأ که در برابر «هیچ» تعریف می‌شود. انتخاب متریال شفاف و بازتابنده (آینه‌گون) نیز بر همین خوانش می‌افزاید گویی مخاطب ناخواسته در متن اثر وارد می‌شود و خود را در هندسه هویت بازمی‌یابد.

شبکه ستاره‌ای تکرارشونده در بخش میانی، آشکارا وام‌دار هندسه اسلامی است؛ هندسه‌ای که در تاریخ هنر اسلامی، جایگزین تصویر انسان شده و وظیفه بیان امر قدسی را بر عهده گرفته است. در اینجا نیز هندسه، نقش واسط را بازی می‌کند: واسطی میان امر ملی (پرچم) و امر متعالی (قدسیت). قرار گرفتن نشان جمهوری اسلامی در دل این هندسه، خوانشی دوگانه ایجاد می‌کند؛ از یک‌سو تثبیت ایدئولوژیک نظام سیاسی در بستر سنت دینی و از سوی دیگر، تلاش برای مشروعیت‌بخشی معنوی.

این نقطه، دقیقاً جایی است که اثر امکان نقد پیدا می‌کند. آیا هندسه قدسی، اینجا به عمق معنایی خود وفادار مانده یا صرفاً به ابزار تزئین قدرت فروکاسته شده است؟ پاسخ اثر، قطعی نیست و همین تعلیق، یکی از نقاط قوت آن به‌شمار می‌آید.

شفافیت متریال و بازی نور، در نگاه نخست، دلالت بر مفاهیمی چون صدق، پاکی و روشنی دارد؛ مفاهیمی که در گفتمان انقلاب اسلامی و هنر مقاومت، همواره برجسته بوده‌اند. با این حال، خطر لغزش به زیبایی‌شناسی صرف نیز وجود دارد. در برخی لحظات، درخشش سطوح آنچنان غالب می‌شود که مخاطب بیش از معنا، مجذوب جلوه بصری می‌گردد. این همان مرزی است که هنر متعهد همواره با آن درگیر بوده: مرز میان بیان حقیقت و دل‌فریبی فرم.

در این اثر، پرچم دیگر شیئی مصرفی یا نماد مناسبتی نیست، بلکه به «متن» بدل می‌شود. متنی که می‌توان آن را خواند، تفسیر کرد و حتی به چالش کشید. این رویکرد، اثر را به سنت هنر مفهومی نزدیک می‌کند؛ جایی که معنا مقدم بر مهارت است، اما مهارت نیز حذف نمی‌شود. نظم دقیق هندسی، کنترل رنگ و تناسب کلی ساختار نشان می‌دهد هنرمند به زبان فرم مسلط است و از آن برای پیشبرد ایده استفاده می‌کند، نه بالعکس.

این اثر را می‌توان تلاشی جدی برای بازاندیشی نسبت میان هویت ملی، سنت اسلامی و بیان معاصر دانست. اثری که در بهترین لحظاتش پرچم را از سطح شعار به سطح تفکر ارتقا می‌دهد و در لحظات ضعیف‌تر، در آستانه تزئین‌گرایی متوقف می‌شود. با این همه، اهمیت کار در همین خطرکردن است: ورود به میدان نمادهایی که همواره در معرض مصرف ایدئولوژیک‌اند و تلاش برای بازگرداندن آنها به ساحت پرسش.

در زمانه‌ای که ارزش پرچم یا به ابزار تبلیغ فروکاسته می‌شود یا به کلی از ساحت هنر حذف، چنین آثاری یادآور این نکته است که هنر هنوز می‌تواند محل گفت‌وگو درباره هویت باشد؛ گفت‌وگویی نه ساده و نه بی‌هزینه، اما ضروری.